

سیرالملوک

چگونگی نگارش بخش دوم سیاستنامه پس از مرگ خواجه نظام الملک

سیاست نامه یا سیرالملوک اثر وزیر پراوازه ایرانی خواجه نظام الملک طوسی کتابی بسیار معروف در ادبیات و تاریخ ایران است. این کتاب که از گذشته تا حال مورد توجه محققین تاریخ ایران قرار گرفته بارها به چاپ رسیده و به زبانهای مختلف از جمله انگلیسی، آلمانی و روسی ترجمه شده است. این قول که تمامی سیاستنامه نوشته خواجه نظام الملک است نیز از گذشته تاکنون مشهور و مقبول می باشد. اما پژوهشی مبتنی بر تحلیل و تطبیق محتوای سیاستنامه توأم با کنکاش در مسائل سیاسی و مذهبی روزگار سلجوقیان پس از مرگ خواجه نظام الملک، این قول مشهور را دچار تردید اساسی می سازد و محقق می سازد که بخش دوم سیاستنامه پس از مرگ خواجه و بالطبع بوسیله شخصی غیر از او نوشته شده است.

کتاب سیاستنامه از دو بخش کاملاً متفاوت و مجزا از هم تشکیل گردیده است. پیرامون علت وجود اختلاف مابین دو بخش سیاستنامه در مقدمه نسخ مختلف کتاب آمده که سلطان ملکشاه سلجوقی از بزرگان و دانایان مملکتی می خواهد تا آنچه را از نظر آنان در جهت بهتر اداره کردن مملکت لازم است نوشته و عرضه کنند. تمامی بزرگان، از جمله نظام الملک، اقدام به این کار کرده و توصیه های خود را به سلطان ارائه می کنند. از میان همه نوشته ها تنها توصیه های خواجه نظام الملک مورد توجه سلطان واقع می گردد. نظام الملک نوشته خود را در سی و نه فصل تنظیم کرده و به سلطان تقدیم می کند. سلطان نیز آن را پسندیده و اعلام می دارد: «من این کتاب را امام خویش کردم و بر این خواهم رفت.» خواجه نظام الملک در روزهای آخر عمر آنگاه که قصد سفر به بغداد را داشت، یازده فصل دیگر از کتاب را نوشته به ناسخ کتب دربار، محمد مغربی، می سپارد تا ناسخ آن را به خط خوش بنویسد. پس از آن نظام الملک عازم بغداد گردیده و در راه سفر به بغداد کشته می شود (۳۸۵ هـ. ق). کمی بعد سلطان ملکشاه سلجوقی نیز می میرد و دوره ای از هرج و مرج و جنگلهای داخلی بر سرتاسر قلمرو سلجوقی حاکم می گردد. محمد مغربی، کاتب دربار، در این دوران ناامنی موفق به ارائه کتاب نمی شود. تا اینکه سرانجام در عهد سلطان محمد سلجوقی، نظم و امنیت به قلمرو سلجوقی اعاده گردیده، و کاتب نسخه نهایی کتاب، که شامل متن اولیه ارائه شده به سلطان ملکشاه و یازده فصل دیگر را که مدعی

مسجد، کاروانسرا و آب انبار در سرتاسر قلمرو سلجوقی ساخته شد^۵ و قلمرو حکومتی سلجوقیان به گسترده ترین حد خود رسید^۶ تا آنجا که به گفته بنداری ملکشاه به فکر فتح دنیا افتاد.^۷

ابوعلی حسن بن اسحاق طوسی ملقب به نظام الملک که ده سال در عهد سلطنت آلب ارسلان و بیست سال در عهد ملکشاه مقام وزارت پادشاهان سلجوقی را به عهده داشت بویژه در عهد سلطان ملکشاه، گرداننده اصلی دولت سلجوقی بود و در حالی که سلطان غالباً سرگرم تفریح و شکار بود، خواجه نظام الملک با استفاده از فرزندان، غلامان و دبیران وابسته به خود شبکه ای گسترده در سرتاسر قلمرو سلجوقی ایجاد کرده و خود در رأس آن، اداره مملکت را به عهده داشت.^۸

قتل نظام الملک و بلافاصله بعد از آن مرگ سلطان ملکشاه سلجوقی، شروع دوران اضمحلال و تجزیه دولت سلجوقی است. درگیریهای داخلی بین جانشینان ملکشاه کشور را به هرج و مرج و جنگلهای داخلی فرو برد. در این زمان به دلیل اهمیتی که به خاطر نظام الملک و دوران باشکوه و پر عظمت وی داده می شد، در جنگ قدرت بین گروه های رقیب بی شک داشتن تأییدیه ای از نظام الملک می توانست اهمیت زیادی داشته باشد.

در این مقاله ضمن بحث پیرامون تفاوت های موجود مابین دو بخش سیاستنامه، سعی خواهد شد نشان داده شود که بخش دوم این کتاب در دوران بعد از مرگ نظام الملک و در جهت اهداف و اندیشه های یکی از گروه های دیگر در جریانهای تاریخی این عهد به رشته تحریر درآمده و به خواجه نسبت داده شده است.

در این قسمت برخی از تفاوت های مابین دو بخش سیاستنامه مورد بررسی قرار می گیرد، زیرا که مقایسه بین دو بخش سیاستنامه و اختلاف موجود در آن، این ادعا را که هر دو بخش کتاب توسط خواجه نظام الملک نوشته شده باشد تا حد زیادی با شک و تردید همراه می سازد. مطالب موجود در کتاب سیاستنامه بطور کلی به دو دسته اصلی تقسیم می شود:

- ۱- پند و اندرز و توصیه هایی که در تمام فصول به جز فصلهای (۴۷-۴۴) خطاب به سلطان پیرامون مسائل مختلف مملکتی آمده است.
- ۲- حکایات، اخبار، احادیث و آیاتی که در تأیید پند و اندرزهای اولیه ذکر شده است.

بخش اول کتاب، از نظم و روال خاصی پیروی می کند. بدین گونه که همواره پند و اندرز و توصیه ای در ابتدای هر فصل آمده و در ادامه در بعضی از فصول، حکایت، خبر، حدیث یا روایتی در تأیید پند و اندرز اولیه می آید. مثلاً در فصل سیزده کتاب توصیه شده که سلطان باید جاسوسانی به شکل های مختلف چون بازرگان، سیاح، صوفی و ... به سرتاسر مملکت اعزام کند تا او را از وضعیت کشور آگاه کنند و وی بدینوسیله بتواند از ظلم عاملان و یا شورش احتمالی آنها جلوگیری کند. در ادامه حکایتی آمده که براساس آن یکی از جاسوسان عضدالدوله دیلمی به حال مردی واقف می شود که اموال و دارایی خود را فروخته و به نزد قاضی شهر امانت

بود خواجه نظام الملک در اواخر عمر به متن اولیه افزوده، به سلطان محمد سلجوقی تقدیم می کند. تفاوت بین دو بخش سیاستنامه به لحاظ ساختار فصول، نوع ارائه مطالب و دیدگاههای نویسنده کاملاً مشخص می باشد. غالباً این اختلاف را ناشی از عزل نظام الملک در اواخر عمر^۹ و نوشته شدن کتاب در دو زمان مختلف دانسته اند. ولی با توجه به اینکه شکل نهایی کتاب سالها بعد از مرگ خواجه نظام الملک توسط کاتب دربار به سلطان محمد سلجوقی ارائه گردیده است. به عقیده نگارنده این سطور یازده فصل بخش دوم سیاستنامه بعد از مرگ خواجه نظام الملک نوشته شده و به سی و نه فصلی که خواجه به سلطان ملکشاه عرضه کرده، منظم گردیده است.

دوران حکومت سلطان ملکشاه سلجوقی و وزیر قدرتمندش خواجه نظام الملک اوج اقتدار و شکوه دولت سلجوقی بشمار می آید. در این عهد کلیه مخالفان و رقیبان سلطان سرکوب شدند، نظم و امنیت بی سابقه ای در راهها و جاده های کشور ایجاد شد. تجارت رونق گرفت، بناهای عام المنفعه زیادی شامل مدرسه،

سیرالملوک

(سیاستنامه)

تأیید

خواجه نظام الملک
ابوعلی حسن طوسی

۱۰۱۸هـ

هیوبرت دارلک

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

گذاشته و عازم حج می شود ولیکن بعد از بازگشت، قاضی از استرداد اموال وی خودداری می کند. جاسوس عضدالدوله را از این واقعه آگاه می سازد و عضدالدوله نیز با حيله‌ای موفق به بازپس گیری اموال مال باخته شده، قاضی را نیز به سزای عمل خود می رساند.

در بخش اول، نویسنده می خواهد سلطان را صریح و بی پرده و مستقیم راهنمایی کند و هیچ الزامی ندارد که حتماً نصیحت خود را با حکایت و یا روایتی همراه کند. در فصل سی و دوم کتاب آمده است:

«معروفان را که جامگیهای گران دارند بیايد گفت تا تجمل و سلاح و آلت جنگ سازند و غلام خرنده که جمال و شکوه ایشان اندر این چیزها بودند اندر تجمل و آلت و زینت خانه و هرکه را از این معنی بیشتر بنزدیک پادشاه پسندیده تر باشد و در میان همالان و لشکر باشکوه تر و آراسته تر.»^{۱۶}

فصل سی و دوم کتاب در همینجا به پایان رسیده و حکایت یا حدیث و روایتی به دنبال آن نیامده است. آنچه در بخش اول کتاب سیاستنامه اصل می باشد، همان پند و اندرز و توصیه های اولیه است و حکایت و روایات و احادیث جنبه فرعی دارند. از سی و نه فصل بخش اول کتاب، بیست و یک فصل منحصر به نصیحت و پند و اندرز اولیه است و در این فصول هیچ حکایت، روایت و ... در تأیید نصیحت های اولیه نیامده است.^{۱۷}

در بخش دوم کتاب نظم و ترتیب و هدف اولیه نویسنده در نوشتن کتاب، که همانا ارائه توصیه هایی به سلطان در جهت بهتر اداره کردن مملکت می باشد، فراموش می شود و تقریباً در نیمی از فصول این بخش (فصول ۴۷ - ۴۴) هیچ توصیه یا نصیحتی مطرح نگردیده، بلکه این فصول شامل حکایتی طولانی است که به بررسی و رد جریان بد مذهبی در طول تاریخ پرداخته است. بواقع در این فصول سیاستنامه از شکل یک اندرزنامه که نصیحت هایی را خطاب به سلطان مطرح می کند خارج گردیده و تبدیل به ردیه ای شده که طرفداران یک فرقه مذهبی در رد فرقه دیگر می نویسند.

در بخش اول کتاب سیاستنامه، نویسنده همواره سعی داشته تا در هر فصل یک موضوع با توصیه مشخص را مطرح کند، مثلاً فصل هفدهم به وضعیت ندیمان و نزدیکان پادشاه^{۱۸}، فصل بیست و چهارم به بحث پیرامون لشکر داشتن از نژادهای مختلف^{۱۹}، و فصل بیست و هشتم به ترتیب بار خاص و عام اختصاص داده شده است.^{۲۰} در این بخش فصل بندی مطالب منطبق با موضوعات ارائه شده بوده و هر فصل حاوی یک توصیه مشخص می باشد. و اما فصل بندی بخش دوم کتاب نظم خاصی را دنبال نمی کند. در این بخش گاه، چند فصل حاوی یک موضوع است. مثلاً فصول ۴۷ - ۴۴ که به بحث پیرامون بد مذهبی و تاریخیچه آن پرداخته و گاه یک فصل چند موضوع را در خود جای داده است. برای نمونه، در فصل چهارم از بخش دوم کتاب، موضوعات زیر مطرح گردیده است. اعلام خطر پیرامون قدرت گیری زنان پادشاه و دخالت آنان در امور سیاسی، توصیه به پادشاه برای بخشش زیردستان هنگامی که خطایی از آنها سر می زند، توصیه به پادشاه پیرامون خودداری از سپردن کارها به کودکان و محول

کردن امور به افراد با تجربه، و سرانجام اخطار به پادشاه پیرامون زیاد شدن القاب و کم شدن ارزش آن.^{۱۵}

اگر اختلافات موجود مابین دو بخش سیاستنامه منحصر به تفاوت های یاد شده بود شاید می شد این توجیه را که دلیل این اختلاف نوشته شدن کتاب در دو دوره زمانی متفاوت می باشد، پذیرفت. اما اختلافات بین دو بخش کتاب تنها محدود به آنچه گفته شد نبوده و دامنه ای گسترده تر دارد.

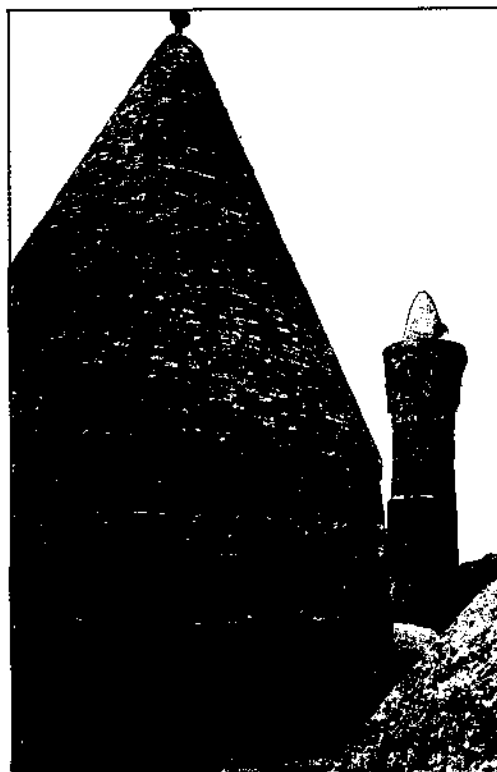
از دلایل اصلی این اعتقاد که هر دو بخش سیاستنامه نمی تواند نوشته یک نفر باشد، وجود توصیه ها و حکایاتی کاملاً متضاد در دو بخش کتاب است. به نمونه هایی از این توصیه ها و حکایات در این قسمت اشاره خواهد شد.

خواجه در بخش اول سیاستنامه به سلطان توصیه می کند که هفته ای دو روز به مظلوم بنشیند و بدون واسطه به شکایات و دادخواهی رعایا رسیدگی کند.^{۲۱}

این توصیه در عهد سلجوقی بسیار مورد توجه بوده و ملکشاه سلجوقی که کتاب سیاستنامه خطاب به وی نوشته شده همواره بدان عمل می کرده.^{۲۲} ولیکن در فصل چهارم و نهم از بخش دوم کتاب توصیه ای کاملاً مغایر با توصیه یاد شده ارائه گردیده است.

«همیشه خلقی بسیار از متظلمان بر درگاه مقیم باشند و هر چند قصه را جواب می یابند، نمی روند و هر غریبی یا رسولی که بدین درگاه می رسد و این فریاد و آشوب می بینند چنان می پندارد که بر این درگاه ظلمی عظیم می رود بر خلق. این در برایشان در باید بست تا همه حاجتهای شهری و ناحیتی که رعایای آن حاضر باشند جمله کنند و برجای بنویسند و پنج تن بیایند بدرگاه و این سخن بگویند و حال باز نمایند و جواب شنوند و مثال بستانند که در حال بازگردند تا این مشغله و آشوب و فریاد بی اصلی نباشد.»^{۲۳}

در این فصل از بخش دوم سیاستنامه، نویسنده از



سلطان می خواهد که اجازه ورود مستقیم و بی واسطه مردم، برای طرح شکایات به درگاه را ندهند. بلکه چند نفر از نمایندگان مردم، شکایات را جمع نموده به حضور سلطان بیاورند و جواب آن را دریافت کنند. این توصیه علاوه بر اینکه با اندیشه رایج در این زمان، مبنی بر ضرورت آزادی مردم در جهت ارائه شکایات خود به طور مستقیم به سلطان مغایرت دارد. با توصیه مندرج در فصل سوم از بخش اول کتاب که صریحاً از سلطان تقاضا می کند که بی واسطه و شخصاً به شکایات مردم رسیدگی کند، نیز مغایر می باشد.

در فصل چهارم و یکم از بخش دوم سیاستنامه مبحثی است که طی آن نویسنده مخالفت خود را با استخدام اهل عراق (عراق عجم) و دیلم در دولت سلجوقی ابراز می دارد، بنابه مندرجات این بخش این دو گروه [عراقیان و دیلمیان] به لحاظ مذهبی و سیاسی مخالف با ترکان حاکم بوده و قصد نابودی آنان را دارند و به همین دلیل باید از حضور آنان در دولت سلجوقی ممانعت به عمل آورد.^{۲۴} در ادامه، حکایتی نیز از آلب ارسلان در تأیید این گفتار آمده که براساس آن آلب ارسلان خطاب به بزرگان سلجوقی اعلام می دارد:

«من یک بار و دو بار و صدبار به شما گفتم که شما ترکان لشکر خراسان و ماوراءالنهرید و در این دیار بیگانه اید و این ولایت بشمشیر و قهر گرفته ایم و ما همه مسلمان پاکیزه ایم. اهل دیلم و عراق اغلب بد مذهب و بداعتقاد و بددین باشند و میان ترک و دیلم دشمنی امروزینه نیست بلکه قدیم است ... و اگر هیچگونه قوت گیرند [دیلمیان] و ضعفی در کار ترکان پدیدار آید هم از جهت مذهب و هم از جهت ولایت یکی از ما ترکان بر زمین نگذارند.»^{۲۵}

در ادامه آلب ارسلان اعلام می دارد که هرگاه قیامی علیه دولت سلجوقی صورت گیرد دیلمان و اهل عراق با هم متحد شده و علیه ترکان وارد عمل خواهند شد و به همین دلیل نیز به یکی از سرداران خود که فردی شیعه مذهب را به استخدام درآورده می گوید: «تو ترکی ترا لشکر خراسانی باید و کدخدا و دبیر و پیشکار خراسانی و همه ترکها را همچنین تا خلل در کار ترکان راه نیابد.»^{۲۶}

پیرامون علل مخالفت نویسنده بخش دوم سیاستنامه با حضور اهل عراق و دیلمیان در دولت سلجوقی در قسمت دیگری از همین مقاله بحث خواهد شد. اما آنچه در اینجا مورد نظر می باشد، این است که نشان داده شود مخالفت با حضور دیلمیان در دولت سلجوقی، منعکس در بخش دوم سیاستنامه، کاملاً متضاد با مندرجات فصول نوزده، بیست و چهار و بیست و پنج از بخش اول کتاب می باشد.

در فصل نوزدهم از بخش اول کتاب آمده است که دوپست مرد برگزیده «هم بدیدار و قد نیکو و هم بمردی و دلاوری تمام» باید همواره در درگاه سلطان حاضر باشند و برای آنان سپرهای و حمایلهایی از زر و سیم تهیه شود تا به هنگام لزوم [احتمالاً مواقع مراسم و تشریفات] به آنها داده شود. نویسنده توصیه می کند: از این دوپست نفر صد نفر خراسانی و صد نفر از اهالی دیلم باشند.^{۲۷}

در فصل بیست و چهارم از بخش اول نویسنده از

سلطان می‌خواهد تا ترکیب سپاه خویش را به یک نژاد خاص منحصر نکند، بلکه سلطان باید سپاهی از ملیتهای مختلف داشته باشد. نویسنده در این فصل بر این نکته که در سپاه چند ملیتی باید حتماً دیلمیان نیز حضور داشته باشند، تأکید می‌کند: «شکریان باید از هر جنس باشند و دو هزار دیلمی باید که مقیم درگاه باشند»^{۲۲}.

سرانجام باید به فصل بیست و پنجم از بخش اول کتاب اشاره کرد که در آن آمده است:

«دیلمیان و کوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره و مانند آن که اقطاع و نان پاره دارند همچنین پانصد مرد از ایشان باید بر درگاه مقیم باشند تا بوقتی که حاجت آید بهیچ گونه درگاه از مردکار خالی نیاشد»^{۲۳}.

همان گونه که مشاهده گردید، در فصول مختلف بخش اول سیاستنامه چندین بار به دیلمیان اشاره گردیده اما هیچ گاه به دشمنی و مخالفت آنان با دولت سلجوقی و کنار گذاشتن آنان از امور دولتی اشاره‌ای نشده، بلکه بالعکس در این بخش همواره بر بهره‌گیری از دیلمیان در امور نظامی و تشریفات درباری تأکید گردیده است. حال آنکه در بخش دوم کتاب از دیلمیان به عنوان مخالفان سیاسی و مذهبی ترکان و دولت سلجوقی یاد شده و برکنار گذاشتن آنان از سپاه و سایر امور مملکتی توصیه شده است.

تفاوت بین دو بخش سیاستنامه منحصر به توصیه‌ها و اندرزها نبوده، گاه حتی حکایات تاریخی مندرج در دو بخش کتاب نیز با هم مغایرت دارند. در فصل بیست و هفتم از بخش اول کتاب حکایاتی پیرامون درگیری البتکین (زمانی که در خدمت سامانیان بوده) و امیر منصور بن نوح سامانی ذکر گردیده است. براساس این حکایت بعد از مرگ نوح بن نصر امیر سامانی پیرامون انتخاب برادر یا فرزند وی به جانشینی میان بزرگان مملکتی اختلاف بروز می‌کند. البتکین سردار سامانی که در این زمان در نیشابور به سر می‌برد به طرفداری از برادر امیر متوفی می‌پردازد ولیکن در غیاب وی فرزند امیر (منصور بن نوح) به سلطنت انتخاب می‌شود. امیر جدید به دلیل حمایت البتکین از رقیب وی به دشمنی با البتکین پرداخته، به همین دلیل درگیری‌هایی میان طرفین به وقوع می‌پیوندد.

در بخش دوم کتاب این واقعه تاریخی به گونه‌ای کاملاً متفاوت با بخش اول بیان گردیده است. بنا به مندرجات این بخش در عهد سلطنت امیر منصور بن نوح سامانی داعیان اسماعیلی در ماوراءالنهر و خراسان فعالیت خود را شدت بخشیده و بسیاری از بزرگان دولت سامانی را به ائین خود درآوردند. قدرت یافتن اسماعیلیان و نفوذ آنان بر امیر سامانی باعث می‌گردد تا معدود افراد مخالف حضور اسماعیلیان در دولت سامانی نیز به فرمان امیر سامانی دستگیر و زندانی شوند. بنا به مندرجات بخش دوم سیاستنامه البتکین در اعتراض به شرایط یاد شده دست به شورش علیه امیر سامانی می‌زند.^{۲۴} مقایسه‌ای بین حکایات یاد شده نشان می‌دهد که یک واقعه مشخص تاریخی یعنی درگیری البتکین سردار سامانی با منصور بن نوح، امیر سامانی، در دو بخش کتاب سیاستنامه، به دو شکل کاملاً متفاوت

روایت شده است.

اندرزنامه‌های موجود که به بحث پیرامون اصول و قواعد مملکتداری پرداخته‌اند، عموماً کارکردی دوسویه داشته از یک طرف به توصیه پیرامون حفظ و تدوام نهادهای ریشه‌دار و قدیمی پرداخته، از طرف دیگر براساس نیازهای هر دوره توصیه‌ها و مطالبی را مطرح می‌کنند که مختص به همان دوره خاص بوده و به همین دلیل انعکاس دهنده روح زمان و خصایص آن عهد می‌باشند. برای نمونه می‌توان به رساله معروف به نامه تنسر که از نمونه‌های «ادبیات اندرز» عهد ساسانی است، اشاره کرد. رساله به تنسر موبد بزرگ عهد اردشیر نسبت داده شده و به صورت مکاتبه‌ای بین وی و حاکم طبرستان مطرح گردیده است. در این رساله به نقل از تنسر سعی شده تا ضمن بحث پیرامون عملکرد اردشیر بابکان بنیانگذار سلسله ساسانی، حاکم طبرستان به اطاعت از پادشاه ساسانی تشویق گردد. گرچه قسمتهایی از نامه تنسر به بحث پیرامون نهادها و آداب و رسوم می‌پردازد که بسیار قدیمی و ریشه‌دار بوده و از ابتدای شکل‌گیری دولت ساسانی، در عهد اردشیر، بدان توجه می‌شده، اما در بخشهایی از این رساله مباحثی مطرح گردیده که بیانگر اوضاع در دوران متأخر عهد ساسانی است. مورخان معاصر با بررسی این مباحث بدین نتیجه رسیده‌اند که نامه تنسر نه در دوران اردشیر (در گذشته به سال ۲۴۱ م.) بلکه در عهد پادشاهی خسرو انوشیروان (۵۷۹ - ۵۳۱ م) نگاشته شده، و به تنسر موبد عهد اردشیر نسبت داده شده است.^{۲۷} دلیل اصلی چنین ادعائی از طرف مورخان این است که در نامه تنسر مطالبی وجود دارد که انعکاس دهنده اوضاع عمومی دولت ساسانی در عهد خسرو انوشیروان می‌باشد.

سیاستنامه نیز در مورد یاد شده با نامه تنسر شباهت دارد. در حالی که توصیه‌های موجود در بخش اول سیاستنامه کاملاً با وضعیت عمومی حکومت سلجوقی در عهد ملک‌شاه و وزیرش خواجه نظام‌الملک همخوانی داشته و نشانگر روح آن دوران می‌باشد، بخش دوم کتاب شکلی کاملاً متفاوت داشته و انعکاس دهنده اوضاع بعد از مرگ خواجه نظام‌الملک می‌باشد.

مرگ ملک‌شاه، بفاصله حدوداً سی روز بعد از قتل خواجه نظام‌الملک، دوره‌ای از هرج و مرج و اغتشاش را در قلمرو سلجوقی در پی داشت. جنگهای داخلی بویژه مابین دو فرزند سلطان ملک‌شاه یعنی برکیارق (۳۹۸ - ۴۸۷ ه. ق) و محمد (۵۱۱ - ۳۹۸ ه. ق) سالها ادامه یافت و تنها با مرگ برکیارق در سال ۴۹۸ ه. ق بود که اوضاع نسبتاً آرام شد و محمد بن ملک‌شاه سلطان بلامنزاع دولت سلجوقی گردید.

از مسائل مهم عهد سلطان محمد سلجوقی اوج‌گیری رقابت بین دیوانیان اهل عراق [عراق عجم] و خراسان می‌باشد. سابقه رقابت بین این دو دسته از دیوانیان به عهد حکومت غزنویان در ایران برمی‌گردد. سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ - ۳۸۸ ه. ق) در اواخر عمر خود به ری مرکز شاخه‌ای از سلسله آل بویه حمله کرده و منطقه تحت سلطه آنان، جبال (عراق عجم) را به تصرف خود در آورد. تا قبل از این غزنویان پایگاهی در عراق عجم نداشتند و قلمرو اصلی تحت سلطه آنان در

ایران منطقه خراسان بود و دیوانیان خراسانی نیز اداره امور دیوانی دولت غزنوی را در اختیار داشتند. اما با فتح قلمرو آل بویه گروهی از دیوانیان اهل عراق نیز به خدمت غزنویان پیوستند.^{۲۸} از این زمان نوعی رقابت بین این دو دسته از دیوانسالاران در دولت غزنوی شکل می‌گیرد. رقابتی که یک طرف آن دیوانیان خراسانی که ریشه در دیوانسالاری عهد سامانی داشتند، و طرف دیگر آن را دیوانیان اهل عراق که سابقه خدمت، در دولت آل بویه را داشتند، تشکیل می‌دادند.^{۲۹} با فتح ایران توسط سلجوقیان و پیوستن دیوانسالاران دولت غزنوی به آنان، این اختلافات در دولت سلجوقی نیز ادامه یافته و در عهد حکومت سلطان محمد سلجوقی تا حد زیادی شدت می‌گیرد.

سلطان محمد سلجوقی در سال ۹۵ ه. ق مردی از اهالی عراق عجم به نام سعدالملک سعدبن محمد ابی (از اهالی آبه یا اوه) را که شیعه مذهب نیز بود، به وزارت خود انتخاب می‌کند.^{۳۰} با وزارت سعدالملک دیوانسالاران عراقی قدرت گرفته مناصب اصلی دولت سلجوقی را به دست می‌گیرند. دیوان استیفاء به زین الملک ابوسعبدین هندواز اهالی قم واگذار می‌گردد.^{۳۱} و دیوان عرض نیز به ابوالمفاخر قمی داده می‌شود.^{۳۲} ریاست دیوان طغرا و انشاء از معدود مشاغل اصلی دولت سلجوقی در این عهد است که در اختیار دیوانسالاران خراسانی می‌باشد و نصیرالملک بن مؤیدالملک بن نظام‌الملک عهده‌دار ریاست این دیوان است اما نصیرالملک نیز پس از مدتی توسط سعدالملک ابی از دیوان طغرا و انشاء عزل و یکی دیگر از دیوانیان عراقی یعنی مختصی الملک کاشانی به ریاست این دیوان منصوب می‌گردد.^{۳۳}

به مدت دو سال (۵۰ - ۴۹۸ ه. ق) این وضع ادامه داشته و عراقیان در رأس دیوانسالاری دولت سلجوقی قرار داشتند. اما بناگاه اوضاع دگرگون گردیده سلطان تصمیم به برکناری دیوانیان عراقی و جایگزینی دیوانیان خراسانی می‌گیرد. بنا به گفته انوشیروان بن خالد علت این تغییر عقیده سلطان محمد گفتگویی بوده که بین وی و روحانی سنی مذهب به نام خطیبی در می‌گیرد. روزی سلطان محمد از خطیبی می‌پرسد: «چگونه کارمندان دیوانها در روزگار پدرم و جدم در مذهب و دین آنها کسی ایراد نداشت و تنها در سلطنت من این الودگی پیش آمده است؟»

خطیبی در جواب سلطان می‌گوید: «آنان اهل خراسان بودند و مردمانی اهل تقوی و دین و نیکوکاری بودند اینان که در دیوانهای سلطان هستند عراقی و مردمی بی دین و منافق هستند».

سلطان سخنان خطیبی را پذیرفته و معتقد می‌شود که «افق سلطنت در نبودن شرقیان [خراسانیان] تاریک است و در عراق مردی اهل اسلام پیدا نیست»^{۳۵} پس شروع به استخدام خراسانیان در امور دیوانی و عزل دیوانسالاران عراقی می‌نماید. سعدالملک ابی وزیر سلطان به همراهی جمعی از یارانش از کار برکنار و به جرم همکاری با باطنیان اعدام می‌شوند.^{۳۶} ابوسعبد محمد بن هندوی قمی از دیوان استیفاء کنار گذاشته شده زندانی، و مختص الملک کاشانی نیز از مسئولیت دیوان طغرا و انشاء برکنار می‌گردد.^{۳۷}

در نتیجه حذف دیوانیان عراقی، دیوانیان خراسانی که فرزندان خواجه نظام‌الملک، در این زمان، رهبری آنان را به عهده داشتند، به قدرت می‌رسند. ضیاء‌الملک احمد بن نظام‌الملک، فرزند خواجه به وزارت و شمس‌الملک عثمان، فرزند دیگر خواجه، به ریاست دیوان عرض گماشته می‌شوند، ریاست دیوان استیفا نیز به خراسانی دیگری یعنی امیر عمید جوزقانی واگذار می‌گردد.^{۳۸} انوشیروان بن خالد از معاصرین این عهد پیرامون تمایل سلطان محمد به استخدام خراسانیان چنین می‌گوید:

«جماعتی از خراسانیان نادان و گمنام در عراق سر می‌کردند و در گوشه‌هایی منزوی گردیده بودند. اینان از روی ریا خودی می‌نمودند و یا مدعی کیمیا می‌شدند به بیکاری و بطالت روزگار می‌گذاشتند. هنگامی که از میل سلطان به خراسانیان آگاه شدند سرها را بالا بردند و خودشان را نشان دادند و درخواست مقامات و مناصب کردند.»^{۳۹}

حال به انعکاس اختلاف دیوانیان خراسانی و عراقی در بخش دوم سیاستنامه پرداخته می‌شود. نویسنده این بخش همواره بر عدم استفاده از دیوانیان عراقی در دولت سلجوقی و بهره‌گیری از دیوانیان خراسانی تأکید ورزیده، معتقد است که سلاطین گذشته همچون سلطان محمد و مسعود غزنوی و سلطان طغرل و آلپ ارسلان سلجوقی به هیچ وجه «دبیران بد مذهب عراق» را به استخدام در نمی‌آوردند. نویسنده معتقد است که اهل عراق شیعه مذهب بوده و با ترکان حاکم دشمن می‌باشند. «اینان [دیوانیان عراقی] هم مذهب دیلمان‌اند [شیعه هستند] و هواخواه ایشان چون پای سخت کنند کار بر ترکان بزیان آرند و مسلمانان را رنجها رسانند. دشمن همان به که در میان ما نباشد.»^{۴۰} نویسنده بخش دوم سیاستنامه حسرت دورانی را می‌خورد که عراقیان، به اعتقاد وی بدمذهب، جایی در دولت‌های وقت نداشته‌اند. حال آنکه در این عهد - زمانی که بخش دوم سیاستنامه نوشته شده - «درگاه و دیوان از ایشان [دیوانیان عراقی] بسیار شده است و دنبال هر ترکی دویست از ایشان می‌دوند و در آن تدبیراند که یک خراسانی را بر این درگاه و دیوان نگذارند که بگذرد یا نانی یابد.»^{۴۱}

آن گونه که از مباحث یاد شده در بخش دوم سیاستنامه بر می‌آید، مندرجات این بخش دقیقاً در اعتراض به شرایطی خاص نگاشته شده است؛ شرایطی که براساس آن دیوانیان عراقی قدرت گرفته و خراسانیان از این وضع ناراضیند. نویسنده بخش دوم سیاستنامه، ضمن انعکاس این نارضایتی و اعتراض به وضع موجود از سلطان می‌خواهد تا همانند سلاطین سلف خود عمل نموده، و ضمن کنار گذاردن دیوانیان عراقی از خراسانیان استفاده نماید.

«اگر کسی در آن روزگار بخدمت ترکی آمدی بلکه کدخدایی یا فراشی یا برکاب داری از او پرسیدندی که تو از کدام شهری و از کدام ولایتی و چه مذهبی داری. اگر گفتی حنفی یا شافعی ام و از خراسان و ماوراءالنهر یا از شهری که سنی باشد او را قبول کردی و اگر گفتی شافعی ام و از قم و کاشان و آبه ام او را نپذیرفتی گفتی برو که ما مار کشیم نه مار پروریم.»^{۴۲}

در جمع‌بندی آنچه در این قسمت آمده، باید گفت که در سالهای ۳۹۸ تا ۵۰۰ ه. ق دیوانیان عراقی در دربار سلجوقی قدرت فراوانی یافته، افرادی چون سعدالملک ابی، ابوسعید هندوی قمی و مختص الملک کاشانی که جملگی از اهالی عراق عجم و شیعه مذهب بوده‌اند، مشاغل اصلی دیوانی در دولت سلجوقی را به دست می‌گیرند. مندرجات بخش دوم سیاستنامه که بر عدم استفاده از دیوانیان عراقی و اهالی شهرهای شیعه نشین آبه، قم و کاشان توصیه می‌کند نیز دقیقاً انعکاس دهنده شرایط موجود در این برهه از سلطنت سلطان محمد سلجوقی بوده و در اعتراض به وضعیت یاد شده به رشته تحریر درآمده است. همانگونه که قبلاً اشاره شد سرانجام اعتراضها به حضور اهل عراق در دولت سلجوقی، مؤثر واقع گردیده و سلطان محمد سلجوقی تصمیم به عزل عراقیان شاغل در دولت سلجوقی و استخدام خراسانیان به جای آنها می‌گیرد.

از جمله مباحث مندرج در بخش دوم سیاستنامه که کاملاً متعکس کننده شرایط بعد از مرگ خواجه نظام‌الملک می‌باشد توصیه پیرامون وزیرزاده بودن وزیر است. در فصل چهل و یکم از بخش دوم سیاستنامه آمده: «وزیر اگر وزیرزاده باشد نیکوتر و مبارکتر که از روزگار اردشیر بابکان تا یزدگرد شهریار آخر ملوک عجم همچنانکه پادشاه فرزند پادشاه بایستی وزیر هم فرزند وزیر بایستی و تا اسلام درنیامد همچنان بود چون ملک از خانه ملوک عجم برفت وزارت از خانه وزرا نیز برفت.»^{۴۳}

نکته قابل توجه در این مبحث آن است که نظام‌الملک به مدت سی سال (۴۸۵ - ۴۵۵ ه. ق) وزارت سلاطین سلجوقی آلپ ارسلان و ملکشاه را به عهده داشت بدون اینکه وزیرزاده باشد. این در شرایطی است که اصلی‌ترین رقیب خواجه در امر وزارت تاج‌الملک ابوالفنائیم^{۴۴} (در گذشته به سال ۴۸۶ ه. ق) وزیرزاده بود.^{۴۵} اگر نظام‌الملک نویسنده این توصیه باشد شرطی را برای وزارت قائل شده که خود فاقد آن و رقیبش واجد آن شرط بوده، اما اگر این عقیده که بخش دوم سیاستنامه بعد از مرگ خواجه نظام‌الملک نوشته شده، و انعکاس دهنده شرایط موجود در این دوران می‌باشد مدنظر قرار گیرد، می‌شود به تفسیر این مبحث پرداخت.

در دوران بعد از مرگ نظام‌الملک اعتقادی رایج بود مبنی بر اینکه همانگونه که نظام‌الملک موجب اعتلا و عظمت دولت سلجوقی در عهد آلپ ارسلان و ملکشاه را فراهم آورده، فرزندان وی نیز ایجادگر نظم و امنیت و شکوه در عهد اولاد ملکشاه خواهند بود. انوشیروان بن خالد آنگاه که به بحث پیرامون وزارت عز‌الملک، از فرزندان خواجه نظام‌الملک می‌پردازد، معتقد است که وی به هیچ وجه شایستگی و لیاقت احراز مقام وزارت را نداشت اما «هنگامی که کار کشوری بر اثر نبودن نظام‌الملک به هرج و مرج گرایید گمان کردند که با آوردن وزیر نمودن یکی از فرزندان نظام‌الملک و احترام و توقیر از وی کارها به نظام شود.»^{۴۶} به گفته منابع تاریخی سلطان محمد سلجوقی به دلیل اعتقاد به شایستگی فطری و برکت خاندان نظام‌الملک همواره سعی داشت تا یکی از آنان را در خدمت داشته باشد و به

همین دلیل نیز در سال ۵۰۰ ه. ق ضیاء‌الملک احمد بن نظام‌الملک را به وزارت خود انتخاب کرد.^{۴۷} بنا به اعتقاد انوشیروان بن خالد ضیاء‌الملک به هیچ وجه استحقاق مقام وزارت را نداشته و تنها به دلیل وابستگی به نظام‌الملک بدین سمت منصوب گردید.

آنگونه که از منابع بر می‌آید در آن عهد نوعی اولویت برای فرزندان خواجه نظام‌الملک جهت تصدی مقام وزارت قائل بوده‌اند. وضعیت یاد شده در نامه‌ای که از امام محمد غزالی، متکلم و فیلسوف بزرگ این عهد باقیمانده، منعکس گردیده است. در طی این نامه، غزالی به بحث پیرامون وزرای مختلف دولت سلجوقی پرداخته و علل ناکامی هریک را بیان می‌دارد. به اعتقاد غزالی علت عدم موفقیت مؤیدالملک، فرزند خواجه نظام‌الملک، در امر وزارت این بود که وی وزارت را حق موروثی خود می‌دانست.^{۴۸}

معزی شاعر درباری عهد سلجوقی که معاصر با دوران مورد بحث ما بوده نیز به تبلیغ این اندیشه که وزارت حق موروثی خاندان نظام‌الملک می‌باشد پرداخته در یکی از اشعار خود که در مدح مؤیدالملک سروده، چنین می‌گوید:

اولاد قوام‌الدین^{۴۹} در باغ وزارت

سروان بلندند و درختان پرومند
بیگانه درختی که از آن باغ سرافراشت

گردونش بدست اجل از پای برافکنند^{۵۱}
این شعر زمانی سروده شده که مؤیدالملک به وزارت سلطان محمد سلجوقی انتخاب گردیده و مجدالملک، رقیب او در امر وزارت، به قتل رسیده است. معزی در شعر، وزارت را به باغی تشبیه کرده که فرزندان نظام‌الملک درختان این باغ بوده و مجدالملک، که برای مدتی به وزارت انتخاب شده، درختی بیگانه در باغ وزارت بوده و سرانجام نیز با قتل وی ریشه این درخت بیگانه از باغ کنده شده است.

همانگونه که ملاحظه شد بحث وزیرزاده بودن وزیر در عهد نظام‌الملک هیچ موردی نداشته و مطرح کردن آن نه تنها سودی به حال خواجه نداشته بلکه به ضرر وی نیز تمام می‌شده است. اما بعد از مرگ خواجه، وزیرزاده بودن نوعی مشروعیت برای فرزندان وی ایجاد کرده، و این اندیشه که وزارت حق موروثی آنان می‌باشد رواج می‌یابد. به دلیل همین وضعیت است که در سالهای بعد از مرگ خواجه هشت تن از فرزندان و نوادگان وی در دولت سلجوقی به مقام وزارت دست می‌یابند و می‌توان نتیجه گرفت که توصیه مندرج در سیاستنامه نیز، مستقیماً تحت تأثیر فضای یاد شده در دولت سلجوقی بعد از مرگ نظام‌الملک به رشته تحریر درآمده است.

از توصیه‌های مندرج در بخش دوم سیاستنامه که چندین بار بدان اشاره گردیده و فصل چهل و دوم از این بخش نیز بدان اختصاص داده شده، توصیه پیرامون جلوگیری از دخالت زنان و کودکان در امور مملکتی است.^{۵۲} و این هر دورا [زنان و کودکان] خرد و دانش نباشد و هرگاه که کار پادشاهی با زنان و کودکان افتد بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهد رفت.^{۵۳} حکایات، روایات و سخنان منسوب به شخصیت‌های بزرگ تاریخی در تأیید این توصیه ذکر گردیده. برای مثال از بوذرجمهر

وزیر ساسانی چنین نقل شده است:

«بوذرجمهر را پرسیدند: سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان ببران گشت و تو تدبیرگر آن پادشاه بودی و امروز ترا برای و تدبیر و خرد و دانش در همه جهان همنا نیست؟» گفت: «سبب دو چیز: یکی آل ساسان بر کارهایی بزرگ کارداران خرد و نادان گماشتند و دیگر آنکه دانش را دشمن داشتندی، باید که مردان بزرگ و خردمند خریداری کنند و بکار دارند و سر و کار من با زنان و کودکان افتاد.»^{۵۳}

تأکید فراوان نویسنده بخش دوم سیاستنامه بر ممانعت از حضور و دخالت زنان در امور مملکتی با اعتقاد نگارنده این سطور مبنی بر اینکه بخش دوم سیاستنامه انعکاس دهنده شرایط عمومی دولت سلجوقی بعد از مرگ خواجه نظام الملک است، همخوان می باشد. نگاهی به تاریخ سیاسی دولت سلجوقی بعد از مرگ خواجه نظام الملک نشان می دهد. در این عهد است که زنان و کودکان در امور سیاسی حضوری تعیین کننده دارند و توصیه مندرج در سیاستنامه نیز تحت تأثیر چنین شرایطی نوشته شده است.

در خلاه قدرتی که بعد از مرگ نظام الملک و سلطان ملکشاه در دولت سلجوقی ایجاد گردید، یکی از زنان سلطان ملکشاه (ترکان خاتون) وارد عرصه سیاست شده، موفق گردید برای فرزند چهار ساله خود محمد بیعت گرفته، وی را به سلطنت برساند. ترکان خاتون به علاوه موفق شد تا رضایت خلیفه وقت المقتدی بامرالله را در تأیید فرزند خود کسب کند، و خلیفه با دادن لقب ناصرالدینیا به محمود و خواندن نام وی در خطبه حکومت او را به رسمیت شناخت^{۵۴} با به سلطنت رسیدن محمود در حقیقت ترکان خاتون به حاکم اصلی دولت سلجوقی بدل گردید. اما در این زمان گروهی که شامل طرفداران، منسوبان و چندین هزار تن از غلامانی که خواجه نظام الملک در طول دوران وزارت خود خریده و تجهیز کرده بود^{۵۵}، و در منابع از آنها بعنوان «غلامان نظامیه» یاد شده، به مخالفت با سلطنت محمود پرداخته، برکیارق فرزند دیگر سلطان ملکشاه را به حکومت برداشتند. در جنگی که بین طرفین در نزدیکی شهر پروچرد در گرفت سپاه ترکان خاتون شکست خورده به شهر اصفهان عقب نشست.

در سال ۴۸۶ ه. ق ترکان خاتون، اسماعیل بن یاقوتی، دانی برکیارق و پسرعموی سلطان ملکشاه را که حاکم آذربایجان بود با وعده ازدواج با خود، به جنگ با برکیارق و گروه نظامیه ترغیب نمود. اما او نیز در جنگ با گروه نظامیه شکست خورد راه به جایی نبرد^{۵۶} درگیریهای بین دو گروه با مرگ ناگهانی ترکان خاتون (در سال ۴۸۷ ه. ق) و بفاصله یکماه بعد از آن، مرگ فرزندش محمود به پایان رسیده و زمینه برای قدرت گیری برکیارق آماده شد.^{۵۸} در این عهد رهبری گروه نظامیه را فرزندان خواجه نظام الملک به عهده داشتند و برکیارق که از نقش این گروه در به قدرت رسیدن خود آگاهی داشت، ابتدا عزالمملک (در گذشته به سال ۴۸۷ ه. ق) و پس از وی مؤیدالملک، فرزندان خواجه نظام الملک را به وزارت خود انتخاب کرد.

در این زمان تشش، عموی سلطان برکیارق، در

اصفهان علیه سلطان دست به شورش زد، اما با درایت مؤیدالملک شورش تشش سرکوب گردید.^{۵۹} پس از سرکوب این شورش سلطان تصمیم گرفت مادر خود زبیده خاتون را که ساکن اصفهان بود نزد خویش فراخواند. اما این اندیشه سلطان با مخالفت مؤیدالملک و تعدادی از امیران دولت سلجوقی مواجه گردیده، و آنان از سلطان خواستند که با مادر خود ارتباط برقرار نکند. لیکن سلطان به مخالفت با آنان پرداخته و گفت: «من ملک را بدون وجود او که نزد خودم باشد نخواهم.»^{۶۰} «با حضور مادر سلطان در دربار برکیارق اختلاف شدیدی بین وی و مؤیدالملک در گرفت که سرانجام منجر به عزل و حبس وزیر سلطان گردید (صفر ۴۸۸ ه. ق).^{۶۱} گرچه مؤیدالملک عزل گردید اما سلطان برای جلب رضایت گروه نظامیه یکی دیگر از فرزندان خواجه یعنی فخرالملک را به وزارت برگزیده در طول مدتی که فخرالملک وزارت را به عهده داشت، تنها اسمی از مقام وزارت داشته و گرداننده اصلی دولت سلجوقی مجدالملک قمی (در گذشته به سال ۴۹۲ ه. ق) بود که از پشتیبانی زبیده خاتون مادر سلطان نیز برخوردار بود. سرانجام نیز در سال ۴۹۰ ه. ق فخرالملک از مقام وزارت عزل و مجدالملک قمی با حمایت زبیده خاتون به وزارت انتخاب گردید.^{۶۲} با عزل فخرالملک گروه نظامیه، به رهبری فرزندان خواجه نظام الملک، که نقش اصلی را در به قدرت رسیدن برکیارق، به عهده داشتند، از دولت برکیارق جدا شده و با رهبری مؤیدالملک، که در این زمان از زندان رهایی یافته بود، عملیات بر ضد برکیارق را آغاز نمودند. مؤیدالملک، ابتدا امیران از سرداران ملکشاه را علیه برکیارق به شورش واداشت اما با کشته شدن انز (۴۹۲ ه. ق)^{۶۳} مؤیدالملک نزد محمد برادر برکیارق رفته، او را به شورش تحریک کرد. محمد نیز مؤیدالملک را به وزارت انتخاب کرده، با کمک وی و غلامان نظامیه، علیه برکیارق وارد جنگ شد.^{۶۴}

در یکی از نبردهایی که بین طرفین صورت گرفت زبیده خاتون مادر برکیارق به اسارت مؤیدالملک درآمد و او نیز دستور قتل مادر سلطان را صادر کرد.^{۶۵}

از تاریخ سیاسی دولت سلجوقی در این عهد چنین بر می آید که در دوران هرج و مرج بعد از مرگ نظام الملک و سلطان ملکشاه سلجوقی کودکان و بویژه زنان نقش قابل ملاحظه ای در امور سیاسی ایفاء کرده، ترکان خاتون همسر سلطان ملکشاه موفق می شود فرزند خردسال خود را به حکومت رسانده، در واقع خود زمام امور را به دست گیرد، و زبیده خاتون مادر برکیارق با مخالفت با وزیر سلطان (مؤیدالملک) موجبات عزل و حبس وی را فراهم آورده، فرد مورد حمایت خود (مجدالملک) را به وزارت می رساند. به نظر می رسد که مطالب مندرج در بخش دوم سیاستنامه نیز که بر جلوگیری از حضور زنان و کودکان در امور سیاسی تأکید می کند در اعتراض به چنین شرایطی به رشته تحریر درآمده است.

در مبحث قبل به برخی از توصیه های مندرج در بخش دوم سیاستنامه که انعکاس دهنده اوضاع دولت سلجوقی بعد از مرگ خواجه نظام الملک می باشد، اشاره شد. نگاهی مجدد به مباحث مطرح شده در این بخش یعنی تأکید بر عزل دیوانیان عراقی و استفاده از دیوانیان

خراسانی، توصیه بر وزیرزاده بودن وزیر، و جلوگیری از دخالت زنان و کودکان در امور سیاسی نشان می دهد که مطالب مندرج در بخش دوم سیاستنامه در راستای اهداف و علایق گروه نظامیه و رهبران آن، فرزندان خواجه نظام الملک، به رشته تحریر درآمده است. گفته شد که فرزندان خواجه نظام الملک در رأس دیوانسالاری خراسانی قرار داشته و بعد از عزل دیوانیان عراقی آنان بودند که مشاغل اصلی دولت سلجوقی را برعهده گرفتند. به همین دلیل مخالفت با حضور عراقیان در امور دیوانی و توصیه بر استفاده از دیوانیان خراسانی کاملاً در راستای منافع آنان بوده است. پیرامون وزیرزاده بودن وزیر و اهمیتی که این موضوع، بعد از مرگ خواجه، برای فرزندان وی داشته نیز بحث گردید و سرانجام اشاره شد، این گروه نظامیه به رهبری فرزندان خواجه نظام الملک بود که بعد از مرگ خواجه با زنان سلطان ملکشاه سلجوقی ترکان خاتون و زبیده خاتون درگیر شده و توصیه پیرامون جلوگیری از دخالت زنان در امور سیاسی کاملاً در جهت منافع آنان قابل تفسیر می باشد.

در پایان باید گفت که در دوران بعد از مرگ نظام الملک، گروه «غلامان نظامیه» به رهبری فرزندان خواجه به تشکیلی سیاسی - نظامی تبدیل گردیده در اغلب رویدادهای تاریخی این عهد حضوری تعیین کننده دارند. به نظر می رسد که بخش دوم سیاستنامه که منعکس کننده شرایط پس از مرگ خواجه نظام الملک می باشد، توسط فردی از طرفداران این گروه و رهبران آن به رشته تحریر درآمده و در طی آن سعی شده تا اعمال و اندیشه های آنان را به خواجه نظام الملک، که خاطره های درخشان از وی در آن عهد وجود داشته، و او را عامل اصلی شکوه و عظمت دولت سلجوقی می دانسته اند، نسبت داده و بدین ترتیب، به نوعی، عملکرد این گروه و رهبران آن را مشروعیت بخشیده و آنان را ادامه دهنده راه وزیر بزرگ و اجرا کننده توصیه های وی معرفی نماید.

یادداشتها و منابع

- ۱ - نظام الملک طوسی، سیرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، (۱۳۵۵)، صص ۸ - ۱؛ سیاستنامه، تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۶۹ ش، صص ۲۹۹ - ۲۹۸؛ سیاستنامه تصحیح مرتضی مدرس، تهران: انتشارات زواره، (۱۳۵۷) صص ۲ - ۱.
- ۲ - نظام الملک، سیاستنامه، تصحیح مدرس صص ۲۷۱ - ۲۶۵.
- ۳ - نظام الملک، سیرالملوک، مقدمه مصص، ص ۲۵.
- ۴ - همان اثر، ص ۳۴۰.
- ۵ - ج. ا. بویل (گردآورنده) تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۷۱، صص ۸۹ - ۸۸.
- ۶ - همان اثر، ص ۷۱.
- ۷ - بنداری اصفهانی، زبدةالنصره نخبةالمصره، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، (۱۳۵۶) ص ۷۹.

- ۸ - تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب بن عبدالکلافی سبکی، طبقات الشافیه کبری، تحقیق عبدالفتاح محمدالحلو، محمود محمد لطناحی، بی‌جا، مطبعه عیسی البابی حلبی و شرکاء، ۱۹۶۹ م
- ج ۴، ص ۳۱۷؛ عزالدین علی بن الاثیر، تاریخ کامل و بزرگ اسلام و ایران، مترجمان علی هاشمی حائری، ابوالقاسم حالت، تهران: انتشارات مطبوعات علمی، ۱۳۶۸، ج ۱۷، ص ۵۵
- ۹ - نظام‌الملک، سیرالملوک، صص ۱۱۲ - ۱۰۱
- ۱۰ - همان اثر، ص ۱۶۵
- ۱۱ - فصولی که در آنها تنها به پندوندن اولیه اکتفا شده عبارتند از فصول ۱، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۷
- ۱۲ - نظام‌الملک، سیرالملوک، صص ۱۲۲ - ۱۲۰
- ۱۳ - همان اثر، صص ۱۳۷ - ۱۳۶
- ۱۴ - همان اثر، صص ۱۶۰ - ۱۵۹
- ۱۵ - همان اثر، صص ۲۱۲ - ۱۸۹
- ۱۶ - نظام‌الملک رسیدگی شخصی به شکایات رعایا را منحصر به سلطان ندانسته از پسر خود فخرالملک نیز می‌خواهد که در هفته یک روز درب خانه خود را بر روی متظلمان باز گذارد به علاوه خود نیز همواره سعی می‌کرد تا شخصاً به شکایات و دادخواهیهای مردم رسیدگی کند. رک: سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، آثار الوزرا، تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۲۱۴؛ سبکی، همان اثر، صص ۳۲۱ - ۳۱۵
- ۱۷ - محمد راوندی، راحة الصدور آیه‌لسرور، تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۱۳۱
- ۱۸ - نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۳۲۵
- ۱۹ - همان اثر، صص ۲۱۶ - ۲۱۵
- ۲۰ - همان اثر، صص ۲۱۷ - ۲۱۶
- ۲۱ - همان اثر، صص ۲۱۸
- ۲۲ - همان اثر، ص ۱۲۵
- ۲۳ - همان اثر، ص ۱۳۶
- ۲۴ - همان اثر، ص ۱۳۸
- ۲۵ - همان اثر، صص ۱۵۶ - ۱۴۴
- ۲۶ - همان اثر، صص ۳۰۴ - ۲۹۹
- ۲۷ - آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، چاپ هشتم، ۱۳۷۲ ش، صص ۱۰۶ - ۱۰۲
- ۲۸ - کلیفورد ادموند باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه تهران: امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۵۷ - ۵۴
- ۲۹ - انمکاس این رقابتها بویژه در تاریخ بیهقی قابل توجه می‌باشد. ابوالفضل بیهقی به عنوان یک دیوانسالار خراسانی در کتاب خود همواره به مخالفت با دیوانیان عراقی همچون طاهر دبیر (از اهالی کرج ابوردلف) و ابوالحسن عراقی می‌پردازد. رک: ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض، تهران: انتشارات خواجه، ۱۳۶۲، صص ۹۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۴۳۳، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۰، ۵۸۱
- ۳۰ - عباس اقبال، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، یحیی ذکا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۵۶
- ۳۱ - همان اثر، صص ۱۷۷ - ۱۷۶
- ۳۲ - همان اثر، ص ۱۸۳
- ۳۳ - همان اثر، صص ۱۴۹ - ۱۴۸
- ۳۴ - بنداری، پیشین، ص ۱۰۹
- ۳۵ - همان اثر، ص ۱۱۰
- ۳۶ - اقبال، ص ۱۵۹؛ ابن اثیر، ج ۱۸، ص ۴۲
- ۳۷ - مختص الملک علاوه بر ریاست دیوان طغرا و انشاء وزارت همسر سلطان، گوهر خاتون، را نیز به عهده داشت که از این مقام نیز عزل گردید. رک: بنداری همان اثر، ص ۱۱۵
- ۳۸ - بنداری، صص ۱۱۵ - ۱۱۰
- ۳۹ - همان اثر، ص ۱۰۹
- ۴۰ - نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۲۱۵
- ۴۱ - همان اثر، ص ۲۱۵
- ۴۲ - همان اثر، ص ۲۱۵
- ۴۳ - همان اثر، ص ۲۱۶
- ۴۴ - برخی منابع معتقدند که خواجه نظام‌الملک در روزهای آخر عمر از وزارت عزل و تاج‌الملک جایگزین وی می‌گردد. برای مثال رک: ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، به اهتمام اسماعیل افشار، تهران: انتشارات کلاله خاور، صص ۳۳ - ۳۴
- ۴۵ - بنداری، ص ۷۰
- ۴۶ - همان اثر، ص ۹۴
- ۴۷ - ابن اثیر، ج ۱۸، ص ۴۳
- ۴۸ - بنداری، ص ۱۱۰
- ۴۹ - محمدغزالی طوسوس، فضایل الانام من رسائل حجة الاسلام (مکاتیب فارسی غزالی)، تصحیح عباس اقبال، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۵۱
- ۵۰ - قوام‌الدین از القاب خواجه نظام‌الملک بود
- ۵۱ - اقبال، صص ۱۴۱ - ۱۴۰
- ۵۲ - نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۲۴۶
- ۵۳ - همان اثر، ص ۲۴۶
- ۵۴ - ابن اثیر، ج ۱۷، ص ۱۹۱
- ۵۵ - به اعتقاد یکی از منابع تمداد این غلامان به بیست هزار نفر می‌رسید. رک: صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر حسینی، اخبار النولة السلجوقیه، تصحیح محمد امثال، بیروت: دارالافتاح الجدیده، چاپ اول ۱۴۰۴ / ۱۹۸۴، ص ۶۸
- ۵۶ - ابن اثیر، ج ۱۷، صص ۱۹۳ - ۱۹۱
- ۵۷ - همان اثر، صص ۲۰۱ - ۲۰۰
- ۵۸ - همان اثر، صص ۲۱۶ - ۲۱۰
- ۵۹ - بنداری، صص ۹۷ - ۹۶
- ۶۰ - ابن اثیر، ج ۱۷، ص ۲۳۰
- ۶۱ - همان اثر، ص ۲۳۰؛ بنداری ص ۹۷
- ۶۲ - بنداری صص ۹۸ - ۹۷
- ۶۳ - بنابه نوشته سلجوقنامه اثر به دست باطنیان کاردی زده شد. ص ۱۳۷ اما به گفته ابن اثیر، اثر توسط سه تن از سرداران ترک خود کشته شد. ج ۱۷، ص ۲۵۸
- ۶۴ - ابن اثیر، ج ۱۷، ص ۲۶۲
- ۶۵ - ابن اثیر، ص ۲۶۳؛ بنداری ص ۹۹

